

کمدی لویه جرگه و شاه شجاع سوم

نظم نوین جهانی که بر بستر تلاشی تعادل دوران « جنگ سرد » عرض اندام نمود ، تثبیت سلطه بی رقیب بلوک غرب تحت رهبری عظمت طلبانه امریکا را بعنوان یگانه ابرقدرت در دستورکار خود قرار داد. تحقق عملی این امر ، از جهتی هم ، غلبه بر کشاکش ها و تناقضات حادث در عرصه سیاست جهانی را الزامی مینمود که با ابزار ها و شیوه های متفاوتی ، گاه به شیوه استعمار کهن و زمانی هم با متد های نو استعماری به منصفه اجرا گذارده شد که مثال های عراق ، سومالی ، بوسنیا ، کوزوو ، صربستان و... اینک افغانستان بیان گویای آن میباشند.

نمونه افغانستان ، سیاست کلاسیک استعماری نظم نوین جهانی را در شرایط قرن بیست و یکم ، با دستاویز یک مبارزه ضد تروریستی ، بگونه بارزی به نمایش میگذارد که در نفی استقلال و حاکمیت ملی کشور بر پایه اشغال نظامی و توطئه سیاسی تجسم یافته است. دقیقا بر متن چنین شرایطی است که مولود نامیمونی بنام لویه جرگه زاییده میشود.

خاستگاه حقیقی ، خصلت اجتماعی و کارکرد عملی لویه جرگه ، هرچند مقام تاریخی اش را بعنوان ابزار خدعه و فریب در دست طبقات حاکمه بومی ، بخوبی تبیین میکند ، لویه جرگه کنونی اما ، باین وجهه مشترک مگر با ابعادی ویژه و چشم انداز دیگری بمثابه یک کمدی رسوا ، وارد تاریخ میگردد.

لویه جرگه کابل ، محصول دمسازی ارتجاع بیگانه پرست با امپریالیسم است که قبل از همه ، بر استقلال ، آزادی و مقدرات خلقی دلیر و آزادیخواه معامله مینماید! تدوین سناریوی اصلی ، آرایش بازیگران حقیقی و استعاری و تعیین اهداف آشکار و نهانی این درامه ، پیشاپیش همان کنفرانس بن ، بدست امپریالیست ها و به کاردانی سازمان نام نهاد ملل ، دقیقا طراحی شده بود که مردم ستمدیده افغانستان ، در نقش تماشاگر می بایست ظاهر می شدند.

مهره تا ایندم ناشناخته ای ، یکپاره در نقش قهرمان نمایش به صحنه آورده میشود که سرانجام ، چنانچه مقدر شده بود ، با توشیح "لویه جرگه" در کنار شاه شجاع انگلیسی و شاه شجاع روسی ، شاه شجاع امریکایی هم، ناج پوشی و با لقب شاه شجاع سوم، مقام تاریخی مییابد.

لنگر شوم چهره های کریمه و بدنام جهادی در هیئت ائتلاف شمال که کار نامه های مشحون از جنایات ، کشتار ، ویرانی ، و وطن فروشی شان ، دستمایه « مشروعیت » و امتیاز بلامنازع شان در نمایش لویه جرگه گردید ، نه تنها در زد و بندها و زورآزمایی های علنی کاملا مشهود و ملموس بود ، که در پافشاری های ایشان بر ماهیت تئوکراتیک یا همان

مطلقیت مذهبی سیاسی دولت انتقالی و ترکیب کابینه اش بازتاب یافت. طرفه اینکه ، آنها در همه این مقاولات ، با برخ کشیدن مسأله جهاد و قربانی ! به روال همیشگی به باجگیری توسل جسته و مردم را بدینسان گویا بدهکار قلمداد مینمودند!!! البته از آنایکه بجای محاکمه در دادگاه عادلانه مردم ، کماکان فرصت مییابند تا بازهم در صدر مجلس ، برسرنوشت وطن و هموطن معامله نمایند ، جزء پرویی ، اهانت و پوزخند گستاخانه چه انتظاری میتوان داشت!

بخت برگشته اصلی در این بازی ، شاه سابق میباشد که در مسلخ تناقضات و زورآزمایی های درونی و پشت پرده ، نهایتاً به شکرانه اتکاء مطلق بر ولی نعمتان امریکایی قربانی شد. اینجاست که رؤیاهای شیرین چندین دهه ، در تماس با واقعیت های سرسخت زمانه به سراب مبدل و بدینسان تومار کارنامه های شوم آخرین سلسله خاندان طلایی ، که مفت خواری و اتکاء به بیگانه ، سنت دیرینه شان بوده است ، برای همیشه درهم پیچیده میشود. ترکیب حقیقی لویه جرگه و براین مبنا ، ماهیت اصلی جنگ ضد تروریستی امریکا را ، بازهم در تأکیدات مکرری که ضمن سخن پراگنی های لویه جرگه از دهان کرزی بیرون جهید ، میبایست به ارزیابی گرفت که با چراغ سبز امریکا ، میان "طالبان خوب و طالبان بد" میان "خدمات طالبان خوب و خیانت های طالبان مزدور بیگانه" تمایز میگذاشت !!! این گفته ها رویهمرفته واقعیتی را برملا میساخت مبنی براینکه بخش وسیعی از پایه اجتماعی سرهمبندی شده برای کرزی در لویه جرگه ، همان بقایای طالبان « ساقط شده » بدست امریکا بودند که در شکل نمایندگان شوراهای قومی حضور می یافتند!

باری ، مساعی امپریالیست ها بدینوسیله ، با تاجپوشی کرزی ، با « روسپیدی » همه خائنین ملی و بالآخره با « مشروعیت » بخشیدن به اشغال افغانستان در لویه جرگه به ثمر رسید!

مقدمات لویه جرگه ، که « انتخابات آزاد » آن در پرتو رهنمود های امریکا و در پناه حمایت های مستقیم نظامی ، امنیتی ، مالی ، سیاسی و تبلیغاتی ائتلاف امپریالیستی و زیر ثقلت دشنه های خونین جنگسالاران شناخته شده متحقق گردید ، بدقت پیریزی شده بود، چه بقول خلیل زاد نماینده ویژه جورج بوش در افغانستان و معمار اصلی لویه جرگه "ناکامی لویه جرگه ، خدای ناخواسته ، ناکامی افغانی ها ، ناکامی امریکا و ناکامی دنیا را تداعی می نمود!" از این صریحتر میشود سخن گفت؟

ترازنامه نهایی لویه جرگه ، برکنار از همه زد و بندهای توطئه گرانه و مشاطه گری های اغواگرانه ، اولی ترین سوال ورد زبان هر انسان شریف و آزاده افغانستان را که عاجل ترین نیاز مردم و جامعه را بازگو می نماید ، کماکان لاجواب میگذارد و آن عبارت از مسئله صلح و ثبات اجتماعی پس از بیست و چهارسال جنگ خانمانسوز میباشد ، چه عاملین جنگ و ویرانی ، کشتار و ناامنی و ... نه تنها به یک محاسبه تاریخی کشانیده نشده ، که در ازای جنایات بی شمار خویش ، با سهمگیری فعال در زد و بندهای لویه جرگه و تکاملات آن در هیئت دولت انتقالی ، پاداش هم گرفتند! کذا اینکه مادر میهن کماکان در زیر پاشنه های آهنین دژخیمان اشغالگر ، ندای استقلال و آزادی سر می کشد.

چگونه است که طنز تاریخ بر بستر توالی سلسله شاه شجاع ها ، پیوسته تکرار میگردد؟ پاسخ اصولی به همچو پرسش هایی در گرو حل معضلات گرهی جامعه میباشد که در صدر همه ، حل تضاد ملت با نیرو های خارجی و با دشمنان رنگارنگ داخلی قرار دارد ، تا بدینوسیله بالآخره آن معادله معکوس را هم ، یکباره و برای همیشه تغییر داد که :

مردم زحمتکش و ستمدیده کشور ، در مصاف رویاروی با دشمنان خارجی همواره بزرگترین ظرفیت مبارزاتی شانرا در بوته آزمون تاریخ گذارده اند ، که متأسفانه در میدان زد و بندهای سیاسی بدست دشمنان داخلی ، بازنده گردیده اند!

تغییر این معادله معکوس ، قبل از همه مسئله ایست مربوط به بازنگری ، عزم و جزم ، تعهد ، از خودگذری و قاطعیت مبارزاتی همه افراد و نیروهای ملی ، آزادیخواه و انقلابی با حضور فعال در کنار توده های زحمتکش و ستمدیده مردم! مبنای قضاوت تاریخ ، نه احساس عالی و نیات خالصانه ، که پراتیک انسان ها میباشد.

مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!

نوطنه تاریخی لویه جرگه محکوم است!

شاه شجاع انگلیسی ، شاه شجاع روسی و شاه شجاع امریکایی همسرشت و همسرنوشت اند!

آزادی ، دموکراسی و عدالت اجتماعی!

بیش بسوی برپایی یک مقاومت آزادیخواهانه مردمی!

جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان

21 جون 2002